

کاجه قاصد که من در کسرا

روایت رفاقت چهل ساله

علی شیرازی

به اهتمام سعید علامیان



﴿ فهرست ﴾

۷.....	پیش‌گفتار
۱۳.....	شهادت بزرگ
۲۳.....	زندگی خوب
۳۵.....	عمومی بچه‌ها
۵۱.....	فدایی مردم
۶۱.....	مرد کارهای سخت
۸۳.....	سیره و سلوک
۹۳.....	عاشق اهل بیت
۱۰۳.....	شیعه‌ی تنوری
۱۱۷.....	مدال بهشت
۱۲۵.....	مرد جبهه‌ی فرهنگی
۱۳۷.....	شجاع میدان سیاست
۱۴۵.....	حماسه‌ی تشییع

پیش‌گفتار

آشنایی آقای علی شیرازی با حاج قاسم سلیمانی، به اوایل سال ۱۳۶۱ می‌رسد؛ جوان اهل کشکوئیه رفسنجان که از نوجوانی طلبگی اختیار کرد و راهی مدرسه‌ی علمیه‌ی کرمانی‌های قم شد. پس از فرمان حضرت امام در آذر ۱۳۵۸ برای تشکیل بسیج، تکلیف خود دید که بسیج رفسنجان را شکل دهد. کار را از مسجد جامع رفسنجان شروع کرد. کم‌کم دامنه‌ی بسیج را در رفسنجان و روستاهای اطرافش گستراند. جوان‌های بی‌شماری به بسیج رفسنجان پیوستند و دسته‌دسته آموزش نظامی دیدند. وقتی جنگ شروع شد، به سرعت مرکزی را در یکی از باغ‌های رفسنجان تجهیز کرد. آبان ۱۳۵۹، اولین گروه آموزش دیده از این مرکز به جبهه اعزام شد.

گروه‌های بعدی، یکی پس از دیگری، از مرکز آموزش بسیج رفسنجان به جبهه می‌رفتند و با خودشان حال و هوای جبهه را بازمی‌آوردند. شیرازی، تاب ماندن در پشت جبهه نیاورد و اواخر فروردین سال ۱۳۶۰ به بچه‌های رفسنجان در جبهه‌ی آبادان پیوست. مهر همان سال به قم برگشت و مشغول درس شد. چهار ماه نگذشته بود که باز هوای جبهه سراغش آمد و بهمن‌ماه از طرف ستاد اعزام طلبه‌ی مدرسه‌ی فیضیه‌ی قم، به پادگان ابوذر سرپل ذهاب عزیمت کرد.

اولین بار بود که با لباس روحانی به جبهه می‌رفت. فرمانده پادگان، محسن حاجی بابا بود. از پادگان ابوذر به یکی از محورهای عملیاتی سرپل

ذهاب تقسیم شد که بچه‌های نجف آباد مستقر بودند. در آنجا به اقامه‌ی نماز جماعت و سخنرانی مشغول بود که شنید در محور عملیاتی محسن حاجی بابا، مشهور به «جبهه‌ی محسن»، قرار است عملیات شود. هر طور بود، خودش را به آن جبهه رساند تا در این حمله شرکت کند. عملیات، هشتم فروردین ۱۳۶۱ شروع شد. حاجی بابا با حدود صد رزمنده به خط دشمن زد و با گرفتن چند اسیر و آوردن غنایمی از سلاح و مهمات دشمن، عملیات را با پیروزی پایان داد.^۱

۱. محسن حاجی بابا، پس از آن، روز ۲۲ اردیبهشت ۱۳۶۱، در جبهه‌ی سرپل ذهاب شهید شد.

همان روزها، عملیات فتح‌المبین شروع شد. علی که از اول مشتاق حضور در جبهه‌ی جنوب بود، این بار به تهران رفت و از سپاه منطقه‌ی ده تهران، برای رزم، به پادگان گلف اهواز اعزام شد. در آنجا، توسط دوستان و آشناهایی که در تیپ ثارالله داشت، به جمع رزمنده‌های گردان شهید باهنر این تیپ پیوست. مقر تیپ ثارالله، اردوگاهی در حمیدیه اهواز بود. در آمادگی‌های عملیات بیت‌المقدس، یک روز فرمانده تیپ، قاسم سلیمانی، در اردوگاه حمیدیه برای نیروهایش سخنرانی کرد. علی شیرازی، آوازه‌ی قاسم سلیمانی در جبهه را در کرمان شنیده بود؛ اما آن روز، او را برای اولین بار می‌دید و حرف‌هایش را می‌شنید. خودش می‌گوید: «از همان روز، عشقش به دلم نشست».

عملیات آزادسازی خرمشهر اجرا شد. علی شیرازی، در آن عملیات، روحانی گردان شهید باهنر به فرماندهی علی اکبر خوشی بود. علی، چند عملیات دیگر را هم پشت سر گذاشت. تیپ ثارالله به لشکر ارتقا یافت، و پای او کم کم از گردان به تیپ باز شد. علی هر چه جلوتر می‌رفت، دلدادگی‌اش به حاج قاسم بیشتر و به او نزدیک‌تر می‌شد؛ اگر پیش از آن، شنونده‌ی سخنرانی‌اش بود، حالا گاهی دونفری همدیگر را می‌دیدند و با هم صحبت می‌کردند. اشتیاق علی اما بیش از این‌ها بود. او دوست داشت به حاج قاسم

وصل شود. اسباب این وصل، یکم فروردین ۱۳۶۵ فراهم شد. حاج قاسم، مسئولیت تبلیغات لشکر را به او پیشنهاد کرد.^۱

۱. آقای علی شیرازی در این باره می‌گوید: نزدیک اسفند بود. رادیو را روشن کردم، مارش می‌زد. دلم هوای جبهه کرد. وقتی مارش پخش می‌شد، انگار بال درمی‌آوردم. دوست داشتم کار و درس و بحث را رها کنم و به جبهه بروم. روزهای عید، رفسنجان بودم. پنجم یا ششم فروردین ۱۳۶۵، همراه پدرم به رسم عیددیدنی بزرگان، به منزل حاج‌شیخ محمد هاشمیان رفته بودریم. حاج قاسم سلیمانی و حاج‌آقای سعادت هم آنجا بودند. امام، همان روزها سخنرانی کرده و فرموده بودند هر کسی می‌تواند، باید به جبهه برود. دنبال بهانه می‌گشتم؛ که خدا بهانه را درست کرد! آقای سلیمانی و آقای سعادت پیشنهاد کردند برای مسئولیت تبلیغات لشکر به جبهه بروم. از خدا خواسته بلافاصله قبول کردم. (نبرد ناتمام، خاطرات علی شیرازی، نوشته‌ی سعید علامیان، انتشارات خط مقدم، ۱۴۰۰).

از آن پس، شیرازی، با عنوان مسئول تبلیغات حاج قاسم سلیمانی، با او حشر و نشر داشت. او تا پایان جنگ، در صحنه‌های گوناگون، از نزدیک شاهد پیروزی‌ها، و در کنارش، اشک و سوز حاج قاسم برای شهادت یاران باوفایش بود؛ سوزی که تا آخر عمر در قلب حاج قاسم سرد نشد.

پس از پایان جنگ، این ارتباط ادامه داشت. حاج قاسم از آقای شیرازی خواسته بود محلی را در قم تجهیز کند تا برای نیروهایی که از جنگ بیرون می‌آیند، کار عقیدتی بشود. او با شناخت هوشمندانه‌ی آسیب‌های پس از جنگ، با این کار می‌خواست معنویت نیروهای سپاه را حفظ کند.

علی شیرازی، دی ۱۳۸۱، مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی دریایی سپاه شد. ارتباط او با سردار سلیمانی همچنان در برنامه‌های مربوط به شهدا و خاطرات جنگ برقرار بود. شهریور سال ۱۳۹۰، تغییری در نمایندگی ولی فقیه در نیروی قدس پیش آمد و به خواست سردار سلیمانی، حجت‌الاسلام علی شیرازی، مسئول نمایندگی ولی فقیه در نیروی قدس شد.

آقای شیرازی، هشت سال با این مسئولیت در کنار سردار سلیمانی در نیروی قدس بود. به قول خودش، در این سال‌ها، مثل زمان جنگ، همچنان خود را نیروی حاج قاسم می‌دانست.

دوستان و یاران بی شمار شهید بزرگوار حاج قاسم سلیمانی، هر یک، شناختی از او دارند. حجت الاسلام علی شیرازی هم در این کتاب، گذری به رفاقت سی و هشت ساله اش با سردار سلیمانی کرده است تا شناخت خود را از این شهید بزرگ بازگو کند.

این کتاب، ثمره ی نوزده ساعت گفت و گو با آقای علی شیرازی است. برخی دست نوشته ها و یادداشت های ایشان هم ضمن نگارش و تدوین آمده است. از راوی محترم حجت الاسلام علی شیرازی برای همراهی اش، از دوست دیرین و استادم آقای مرتضی سرهنگی برای راهنمایی هایش، و از همه ی عزیزانی که در شکل گیری و انتشار این کتاب دستی داشته اند، سپاسگزارم.

سعید علامیان

آذر ۱۳۹۹